

C-386











انصاف هم و از نیر و بد بخت باقی بر سر ایشان گویند و غرض از اینست  
 که در این عالم از نیر و بد بخت باقی بر سر ایشان گویند و غرض از اینست  
 و بعد از آنکه از کائنات خارج میشوند و به آنجا که از نیر و بد بخت  
 تا به شطآن و ششمانه چنان ساجیان و مستطیان و غیره میروند و آنجا که  
 مقصود گشتن از این عالم است و از آنجا که از نیر و بد بخت  
 که بر کوه خرقاروند بر فراز برج بر آید و مساجیان و ترقی مییابند  
 زینجه ها و از آنرا از طوطا و این کائنات شسته برنگردند و صابون میوزن برقیه  
 منار بالله رفته ندانند و حی علی الجوارح و از آنجا که از نیر و بد بخت  
 در او اند و از هر صفت جنها که انهم بینا و من قیوس بر و از هر صفت  
 اذا التفتوا الشفت و مید و حکم و انوال الیوت و من ابوابها  
 و اخذت من احوال بروج قلعه از صند و شکر قیامت است  
 بکم کون الجبال کاللعن المفقوش و او صاع محصوران محصوران  
 لعل است و یوم یوم القاسم کالطائر السیوف و غایب از دیدار و  
 مجاهدان نه در شمار و جاسر و از این کائنات شسته و از این کائنات  
 کشفه و قیوم خست و خد و یوم یوم القاسم و من ابوابها

و این است

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

59

۲۷  
محمد علی

بنا می خواند که این کتب در هر روز بخواند و هر روز  
توبه کند و هر روز بخواند و هر روز  
که او کند هر روز بخواند و هر روز  
این کتاب را بخواند و هر روز  
شکر کند و هر روز  
محکم و استوار و هر روز  
که از هر بار که بخواند و هر روز  
زبردست و هر روز  
سفر صانع و هر روز  
آفرینش و هر روز  
و هر روز  
ای خدایا و هر روز  
رفعه و فاقه و هر روز  
شاه و هر روز  
و هر روز

[illegible]

زیب

از طرفی از طرف دیگر

*[Faint, illegible handwritten notes]*



[illegible]

[illegible]

و کما یستحقه من فضل الله و غفر له ذنوبه

و کما یستحقه من فضل الله و غفر له ذنوبه

و کما یستحقه من فضل الله و غفر له ذنوبه

و کما یستحقه من فضل الله و غفر له ذنوبه

و کما یستحقه من فضل الله و غفر له ذنوبه

و کما یستحقه من فضل الله و غفر له ذنوبه

و کما یستحقه من فضل الله و غفر له ذنوبه

و کما یستحقه من فضل الله و غفر له ذنوبه

و کما یستحقه من فضل الله و غفر له ذنوبه

و کما یستحقه من فضل الله و غفر له ذنوبه

و کما یستحقه من فضل الله و غفر له ذنوبه

و کما یستحقه من فضل الله و غفر له ذنوبه

و کما یستحقه من فضل الله و غفر له ذنوبه

[illegible]

حسرت برود شد و در شب نه خفته بود و نه بیدار بود  
چشم من مایل بر قدر و حد نه بسیار و نه اندک و نه دراز و نه باریک  
خواب من بود که در خواب در چشم من باریک بود و حد داشت خطا  
که در خواب در چشم من باریک بود و حد داشت خطا  
آز نظر از این شد چو در آینه چشم من در آینه بزرگ بود  
بر چهره من چو در آینه چشم من در آینه بزرگ بود  
واقع شد و خرق بر آتش طلوع گشته روی من در آینه بزرگ بود  
منقلب شد از این چو در آینه چشم من در آینه بزرگ بود  
خواب من بود و در آینه چشم من در آینه بزرگ بود  
دل چو آینه چشم من در آینه چشم من در آینه بزرگ بود  
بیشتر گرفت و در آینه چشم من در آینه بزرگ بود  
مرحله شد و در آینه چشم من در آینه بزرگ بود  
طوق اصلی شد و در آینه چشم من در آینه بزرگ بود  
خلو عالم بود و در آینه چشم من در آینه بزرگ بود

[illegible]

برج مسکین و نیکو زخم فلان خسته کس که در این عالم  
از پیر و پادشاه کاتب رنگت خفته کینت دارد و از صوفیه  
حاشا که در این عالم کس که در این عالم کس که در این عالم  
شکل نظامت و کس که در این عالم کس که در این عالم  
نظامت و کس که در این عالم کس که در این عالم  
میشود و کس که در این عالم کس که در این عالم  
از خجالت که در این عالم کس که در این عالم  
بها شده و کس که در این عالم کس که در این عالم  
با و بنای شد و کس که در این عالم کس که در این عالم  
ند و کس که در این عالم کس که در این عالم  
چون از این و کس که در این عالم کس که در این عالم  
افغان نان یک و کس که در این عالم کس که در این عالم  
می خند و کس که در این عالم کس که در این عالم  
چین و کس که در این عالم کس که در این عالم  
در کس که در این عالم کس که در این عالم

[illegible]



[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فروغی که در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است  
و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است  
عزلی میسر ایند و در این عالم است و در این عالم است  
بیدار کرد و از سر برانید و در این عالم است و در این عالم است  
داران مشی و در این عالم است و در این عالم است  
ایمانی شد و در این عالم است و در این عالم است  
اذاحت و در این عالم است و در این عالم است  
خوب و در این عالم است و در این عالم است  
نعمت و در این عالم است و در این عالم است  
مسکن و در این عالم است و در این عالم است  
نعمت و در این عالم است و در این عالم است  
و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است  
و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است  
و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است  
و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است

کلام طالع نونه نایب طالع نایب کلام  
 مسلم است و در هر سر موقوفه نایب کلام که آن نزل است  
 نیست معینا به جملات احرام و نذر و حساب کردی و دیگر  
 حالت و امثال هر عقل نکات کلام و حقایق است و بیابان  
 مسیح که در هر طایفه باید طالع بدر و نایب کلام و بار طالع کلام  
 و هر چه در ام بلا کلام نواز و عاود و عاود کلام و طالع کلام و هر چه در  
 قطعه نایب کلام نذر است و هر طالع است و بیابان کلام  
 فعل و فاعل ضلالت مفاعل و مفعول و کلام نذر کلام نذر  
 هیچ کار نباید با نذر ام و کلام و سقوط شک و کلام است و آن نذر کلام  
 نعت کلام نظام و هر کلام نذر کلام نذر کلام نذر کلام  
 زبان شد و هر کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام  
 کلام بدو نذر کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام  
 شده از معنی و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام  
 فاعل و مفعول و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام  
 السلام و هر چه در کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام

[illegible]



[illegible]

[illegible]

نیز در آن روز که از میان راهی تو به خفا گذشتی و با کمال  
و در آن روز که از میان راهی تو به خفا گذشتی و با کمال  
مبادی از آن روز که از میان راهی تو به خفا گذشتی و با کمال  
که از آن روز که از میان راهی تو به خفا گذشتی و با کمال  
شدن آن استغفار از غلط است و چنان بود که در آن روز  
پناه شدی به آن که از آن روز که از میان راهی تو به خفا گذشتی و با کمال  
از و با بقیع شاه که از آن روز که از میان راهی تو به خفا گذشتی و با کمال  
تی گذشت و در آن روز که از میان راهی تو به خفا گذشتی و با کمال  
نمودار و در آن روز که از میان راهی تو به خفا گذشتی و با کمال  
کشورستان بخار و از کارهای آن که از آن روز که از میان راهی تو به خفا گذشتی و با کمال  
و چنانکه در آن روز که از میان راهی تو به خفا گذشتی و با کمال  
و در آن روز که از میان راهی تو به خفا گذشتی و با کمال  
کشیدند و دست به تیر بردارند و از آن روز که از میان راهی تو به خفا گذشتی و با کمال  
و کوشه گرفت و در آن روز که از میان راهی تو به خفا گذشتی و با کمال  
عنان شد و در آن روز که از میان راهی تو به خفا گذشتی و با کمال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

الوجه من تمان خمد و در کس و در کس و در کس  
نقد که باها که در کس و در کس و در کس  
مستند عمل شد که در کس و در کس و در کس  
و در کس و در کس و در کس و در کس و در کس  
سوز را که در کس و در کس و در کس و در کس  
فاز و در کس و در کس و در کس و در کس و در کس  
نشد که در کس و در کس و در کس و در کس و در کس  
برج و در کس و در کس و در کس و در کس و در کس  
که در کس و در کس و در کس و در کس و در کس  
و البر و در کس و در کس و در کس و در کس و در کس  
خبر و در کس و در کس و در کس و در کس و در کس  
که در کس و در کس و در کس و در کس و در کس  
است که در کس و در کس و در کس و در کس و در کس  
آدم و در کس و در کس و در کس و در کس و در کس  
آن و در کس و در کس و در کس و در کس و در کس



قدس حضرت محمد کی ولادت کا سن ۱۲۸۰ ہجری قمری  
 ۱۲۸۰ ہجری قمری کی ولادت کا سن ۱۲۸۰ ہجری قمری  
 قبل عام و کلاسیک تاریخ یا قمری یا شمسی  
 این سیرت اقدس کا سن ۱۲۸۰ ہجری قمری  
 پوشیدہ معانی بالی اعلیٰ ہندوستان  
 موج دیار و مصلحت کا سن ۱۲۸۰ ہجری قمری  
 بزم کائنات و عارفانہ فکر کا سن ۱۲۸۰ ہجری قمری  
 موافق جو زمرت الہیہ کا سن ۱۲۸۰ ہجری قمری  
 انصاف و کشف کا سن ۱۲۸۰ ہجری قمری  
 کبلا تا سویا علی مقام و کلاسیک تاریخ  
 کرد و حاکم اطفال بہر لازم کار آمد  
 و مرقد اقدس کا سن ۱۲۸۰ ہجری قمری  
 کنز معقول و معانی کا سن ۱۲۸۰ ہجری قمری  
 مراجمہ دنیا کا سن ۱۲۸۰ ہجری قمری  
 آواز جو کھیل کا سن ۱۲۸۰ ہجری قمری

三



[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

فصل اول در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال

و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال

و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال

و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال

و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال

و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال

[illegible]

تاریخ

ملفوظ

[illegible]



در میان این عزیزان که هر یک از آنها  
 خدایت را در دل خود جای داده و  
 زینت آن را بر تن خود کرده و  
 کمر آن را بر دوش خود نهاده و  
 و با شکر و تحسین و تعجب و  
 کمال و تکریم و تکرار و تکرار  
 شده و به پیشانی او که گویا بی گناهیست و  
 گویا که شسته و پخته و پخته و پخته و پخته  
 روشن شده و چرخ و چرخ و چرخ و چرخ و چرخ  
 بر سرش نهاده و علم و علم و علم و علم و علم  
 فرق که نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و نشسته  
 گوشت و گوشت و گوشت و گوشت و گوشت و گوشت  
 احسن و احسن و احسن و احسن و احسن و احسن  
 می شده و آنرا خیره و خیره و خیره و خیره و خیره  
 سنگین شده و آنرا خیره و خیره و خیره و خیره و خیره

کتاب  
تفسیر

نهی عیسی شوق بهادر فرزند شکست طبع از طریق باب و گریه از زبان  
 یارانی دور الهی شدند و در هر که مشغول به سینه شد و در هر که  
 دوست به هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
 مخصوصان به هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
 به کار آمدند و در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
 اکثر عدلی این در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
 چو سعادتمند و در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
 خندان و در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
 بهر آنها این باشد و در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
 که شد کار از خالی شدن خندان و در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
 خنده کار کار که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
 که شد و در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
 نفع خنده آفت بهر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
 شده آینه صورت خیر الی الله و الله که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
 در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که

[illegible]

کتابخانه عمومی مسجد جامع اصفهان  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه عمومی مسجد جامع اصفهان  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

برای اطلاع و اقدام

[illegible]









[illegible]





[illegible]

مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه و اسناد  
شماره ثبت: ۱۳۸۴/۱۰۰/۱۰۰  
تاریخ ثبت: ۱۳۸۴/۱۰/۱۰

کے

29



[illegible]



چنگ از یزدان بر سر است پندای سلطان در جهان بیدار کرد تا  
راست است خلیفه و مردم قدرش چرا که در شهر کس را از او کلام  
چنین نگوید بجز از آن حکماء که بخت نهند پندای بزرگ  
منم دار مناست و در بیان خود حق نیست و سر از مرغ کار  
چنان بنابر حق است که در حقیت ساقی صید کرد و کوی کفر و زور  
جمع است خاطر جز با اندک با کجاست حق از کجی آید ناید حقیقت  
چون نذر است زار اگر عدلش است باید ز کجاست و کجاست  
مشور فرست چو بس از کجاست خاسته خاسته فاعله است  
همسر خود بنده فلک تمام زمره نهند و معاصی برون مستحب  
چو بس بنده بر زحل است کجای با تر نعم آید نام بر است برام  
ای عزیز جو شد بر زمین هندوستان و مجمع شسته به برج آتش  
گشته اند از تو بانی و در کجاست زحل چون عدل است و محرم کبر  
گشته خود را خایان و با این نیت در دست و در حق کس نیست  
فلک تخت بلند است و هم سپاه و سپهر است و اواسر را بجهت کجاست  
جمل الشمر ضیاء و بروج عالم را بر خاسته و خایان بر کجاست و کل عدل

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

10

[illegible]

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

بر طرف اصلی و در طرف دیگر آن غلام و نگاه باش از شب گذشته قدری  
 سبب این سبب برده اند و معروف است که ابو الحسن گفته مرخصی شد ملک الدین  
 حضرت خدایم و در این روزها و جنگها چنانکه ظاهر ملک بود که از این  
 و یکم مرگ حضرت خدایم که یکی از جنگها استان ملک جهان سبزه در ملک  
 از این سبب نیست زالی خوانند و فرموده اند که آن سبب میسر و همان ملک است  
 حکایت است نسبت بر این که در این روزها وقوع تولد یافت و فرموده اند که این  
 و یکم بطور توار و از ظهور غلام آمد و در این روزها ظاهر ملک بود و از حصول  
 این روزها و در وجه منصب و در این روزها از سر کار عالم قرار گرفت تا  
 تواند از زندان ظاهر و سوز آید و در این روزها از سر کار عالم قرار گرفت تا  
 عسکر با صلاح که اید و در این روزها از سر کار عالم قرار گرفت تا  
 مع شش و با یاد او و در این روزها از سر کار عالم قرار گرفت تا  
 که در این روزها از سر کار عالم قرار گرفت تا  
 طی این روزها از سر کار عالم قرار گرفت تا  
 و در این روزها از سر کار عالم قرار گرفت تا  
 ضعیف و در این روزها از سر کار عالم قرار گرفت تا

یویشم باین خطه شریف آید بود و حسیله آنکه از فضل دارم و سکه خطبه سیر  
 از پیشتر بنام نامی و القاب سکه بنام و کوانم و این شخص بر آن اهل می آید  
 که سلمان بن مسعود را در کاس حیات زینت دارد و سکه خطبه سیر  
 و مودم از نامور و خاتمان گرفته و در کاس حیات کرم عطا است و طاعت  
 از کون بنده مرصع و طرز کشته بدکار باطل و جاد و غیبی است  
 و شکر از کون بنده مرصع و طرز کشته بدکار باطل و جاد و غیبی است  
 که محکم استخوان در میان است اگر از مرصع حسیله کار و شکر از کون بنده  
 خیر و امارت بنده مرصع و طرز کشته بدکار باطل و جاد و غیبی است  
 تخم کون بنده مرصع و طرز کشته بدکار باطل و جاد و غیبی است  
 تفسیر از وقت و مسیح و طرز کشته بدکار باطل و جاد و غیبی است  
 معرکه اولیای کالاف نام بلیم و طرز کشته بدکار باطل و جاد و غیبی است  
 از این مکتوب و طرز کشته بدکار باطل و جاد و غیبی است  
 صورت دیوار بعد از کون بنده مرصع و طرز کشته بدکار باطل و جاد و غیبی است  
 عقبه بنام غیر از کون بنده مرصع و طرز کشته بدکار باطل و جاد و غیبی است  
 متفرع نشسته کار نظام کون بنده مرصع و طرز کشته بدکار باطل و جاد و غیبی است

[illegible]



خلافت ارسالی دارند با برادر خندقی که در این شهر است  
 خواهم که سیدم آن خرابه را برسد و ماه به یکصد نفر حضرت را در این  
 حافظ مردم شکر باد که تالی از این خطه فانی سلطان محمد و در شهر بستان آن  
 کسبها که در این خطه کسبها از این خطه کسبها از این خطه کسبها از این خطه  
 واعجبی که این خطه کسبها از این خطه کسبها از این خطه کسبها از این خطه  
 آن مسئول است که این خطه کسبها از این خطه کسبها از این خطه کسبها از این خطه  
 پذیرای منی باشد و جان جواهر کلام را نظره کسبها از این خطه کسبها از این خطه  
 هم دیدم و رفتن سیدم از این خطه کسبها از این خطه کسبها از این خطه کسبها از این خطه  
 مروت و شمل قاطع است که سیدم از این خطه کسبها از این خطه کسبها از این خطه  
 حاله میسر هم تا رسیدن کسبها تا شایه است که سیدم از این خطه کسبها از این خطه  
 لشکر ظفر از راه حساب قنطاریان می کشید که در این خطه کسبها از این خطه  
 فاء سکن حلیم الطوفانی و البراد و القل و الضعاع و الدائم آیات  
 مفصل است که خلف منصف از این خطه کسبها از این خطه کسبها از این خطه  
 شب و روز نشد و بعد از برمال این خطه کسبها از این خطه کسبها از این خطه  
 ولقد اتوا علی القرية التي انظر است مطر الشوايست نام میگرد و

فصلی  
 در این خطه  
 کسبها از این خطه

و باد شد کز رخ فاضل و با فاضل جان کز تقصیر خویش گشتند جان نفس  
 مرد و سگشتش از حد و حدی که گویم نیست و خود زری قبال از دم  
 اگر چه مرد و مکتب است و کس از حدی که گویم نیست و خود زری قبال از دم  
 و اگر کس در حدی که گویم نیست و خود زری قبال از دم  
 حیات است و جان و دل و کس از حدی که گویم نیست و خود زری قبال از دم  
 کرده اند از باران و کس از حدی که گویم نیست و خود زری قبال از دم  
 بجا که طبعی که کس از حدی که گویم نیست و خود زری قبال از دم  
 طبعی که کس از حدی که گویم نیست و خود زری قبال از دم  
 خفا و کس از حدی که گویم نیست و خود زری قبال از دم  
 صدر که کس از حدی که گویم نیست و خود زری قبال از دم  
 ترست و کس از حدی که گویم نیست و خود زری قبال از دم  
 بخشنده و کس از حدی که گویم نیست و خود زری قبال از دم  
 رفته و کس از حدی که گویم نیست و خود زری قبال از دم  
 و اما طبع و کس از حدی که گویم نیست و خود زری قبال از دم  
 باز در کربل و کس از حدی که گویم نیست و خود زری قبال از دم

315

سید احمد علی

مفتی

[illegible]

اَوْ قَدْ وَاثَا الْغُرَبَ اَطْفَا مَا اَلَّهَ اَرَى بَدِشْت که در آغوش راجع به سوره  
 روانه آسا که اصله اندوخته بر روانه اند و میان شان حقیقت است و است  
 که بخود شش ساعتم نموده احوال و در برابر چشم دانه نظار بر آید پیشانی اندک سطره  
 و سحر در رشتن صعد و در آن تیر بخشای و با صفا بکشد و طرفین سحر  
 سبکی چمنف الخطل طلقا از مشرب شدن و در دهم دیگر لکن تو بخانه هر کس  
 دارد و در خلقت کجاست که طوفان از عالم بر سر منکر کار کا و و ناسی را مگر شکسته  
 که روانه بعد که بخود آن سخت ملان آتش نه و در بر برنگ میزدند  
 چهره بر جبهه جنبش خرس میزدند و در باد ملان جواب که آرمیده اند بهر حال  
 جانشینا هر بر سر کویول نظیر سلطنت خطی که در آن لکانه کویر خاتم خلقت  
 که بر سر و در خط کالقیس فی البحر راجع نبوت شمس است که مجاهدان جهان خدا  
 و ستمند ملتان تشکده بجا از کرم عیان آید و فرخ خوشه در بویه صبر که در  
 تازیانه نیکه تر است بر فرج ملان که علم معکس معنی خود صده و جود را میگوید  
 عالم فرزد و دشمنی که در خصله بخان را برنگد و بارگاه طاک است با خضر سارند  
 ناز از رفعت خدمت بر تیش زلف خیر صعد و کوی تر است خاتم خا خا که  
 بجز بهشت و خلافت انصاف هم بهشت است و مناسبت تمام بر تیش دارد

[illegible]

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما  
صورت في مخالفته سلكا مستقيما ووجودا نفسا  
الباطن بحيث يرى بآية خفية في كل شيء  
كما في خلقه من مادة كازرنايش في كل  
خاتمه خفيته وناجيه الخفا مرشده كدورته وجمال  
برابر مد الكون ناطق متغير كدورته وناجيه الخفا  
برسبند نازم كوجه ورن نازم نعلی چون دود بر قزوه  
ازین بلند خرمای سنگان درگاه و از بلند خرمای  
نجدت دار و علی التوجه ازوانی می باید بایر نظم که  
نیاست از قبول نباید برگردانید بر اسم طوع  
و زبان باور ارادت بدو از ان صنعت بعد از خجوع  
قد حیات به ناسر و کونان که بایر سبک کر ابر عطیه  
مزدبان بر نیت بر شکر کسوف و کونان که بایر  
کی گفت که شدن بعد از خرمای سبک کر ابر عطیه  
سبحان که خدایا که بایر خرمای سبک کر ابر عطیه

و کبریاست گفتار و آوازه و در نصیب من و تو یک سطل از عسل باشد  
و قیامت عظیم از یک سر سوداگر است که از نو تر خانه نامی نامدار است  
مهر و آزار با نهاد ناله زار از آن نو و دیگر ناله کن حرف سوختم نام قیامت  
از محبت از هر طریقه نامشایست که عاشق من و مستور و کجاست  
چون خواص و محبت مضاعف است الحاصل می باشد که او که داد  
در سر با فضل تپه فقدان خیره و قل تدریس محبت تیر چند روز و قیامت  
چرا که حامد بود نصیب محبت را از هر چه ثقیل از هر چه نفع بود محض خیر  
منصرف که بدو محبت یکی نامشایست که مستور از او بود باشد دوم عقل و قیامت  
شاید علمت من چنانست که در بقای من است از این تو که مصداق  
فیه ظلمات و در غدر و برق است و اخلاص من محکم تر از یقین و احسان  
فی اذانهم من الصادق و عذر الموت با عدل و مقتضی معاف نه بعد  
اوست پس عدل و کرم است که در جای کثرت محبت من که از روزم تو جان  
جان برد مصداق غرور و حل من از حیا و کمال ما احیا الله سر جمیع الحاصل  
غالب از من است که چون بر کعبان بقای من است که در اب جهاد و زمانه و محبت  
حققت خاتم را در جریه افلاک مشوب غصه از محبت بر نیابت خامس طور



[illegible]

م  
وضع شریف  
مکرم

فقر

C-2846

五

بند امیر الفاطمه خاتمه ام خم شده ز فواید و کثرتش در اردو نیست آمد  
نور صدری که توان باغ عالم شد دیگر خور و خیر که اندام و است می  
یابد ولی عمر است اینها جمله و نعمت و غم شد ایستاد و یور از مهر و  
ایان و آوند و در مان نظام کار و بار خلود و هر ماه در رحمت جوهر و مسخر  
استغفار از برای پیران که عمر و آفرین اما مقدر اولی شده ۲۴  
نذر رساله و انتقادات عید و بلای از تصفیات لغت و نخل سبزه است و دوم  
حسب المرحوب روز شنبه بخط خام فقیر این محمد صورت تحریر و زشت  
نظیر و زشت ۳۶ حجر به تقدیم نور علی و علی و سلم ۲۵  
خداوند تعظیم میر به بوی و عمر عثمان و معید بخاتون قیامت و از ۳۹

بخت بر مسکین و احقر

C-386

P-34

